

## شیرین، واقعیتی تاریخی یا اسطوره‌ای

نغمه دادور\*

### چکیده

شیرین، قهرمان اصلی منظومه «خسرو و شیرین» حکیم نظامی گنجوی که نمودار زنی زیبا، پاکدامن و اسوه‌ای از شکیبایی در عاشقی است، در روایات به جای مانده تاریخی و بویژه شاهنامه فردوسی رنگی دیگر دارد و شخصیتی است فرعی با خصوصیات متفاوت و گاه ابهام‌آمیز و حتی پلشت!

اینکه چرا نظامی به عنوان شاعری خلاق و توانا سوزهای تکراری را دستمایه قرار داده مربوط به پالایش وی از این حقیقت تاریخی و بدل کردن آن به اسطوره است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

**کلیدواژه‌ها:** خسرو و شیرین، اسطوره و ادبیات، شعر نظامی، شاهنامه فردوسی.

## مقدمه

شیوه عشق‌ورزی پاک و عاری از گناه شیرین، معشوقه خوش‌سیمای خسروپرویز ساسانی، دستمایه ذوق شاعرانی چون نظامی، امیرخسرو دهلوی، وحشی بافقی، عرفی شیرازی، هاتفی، وصال شیرازی و ... قرار گرفته است. تا آنجا که در حافظه تاریخی فارسی‌زبانان نیز وی نماد معشوقه‌ای عقیف و عاشقی صبورست و این سبب شده است تا نویسندگان و شاعران از دیرباز بتوانند تنها با ذکر نامی از او، مفاهیم گسترده‌ای چون پارسایی به رخم عاشقی، صبر بر هوسرانی معشوق، رنج در به دست آوردن مطلوب و یا عشقی بی‌بدیل را در ابیاتی کوتاه خلاصه کنند و یا چون سعدی شیرازی، تمام مقصود را در جام مصراع‌ی بریزند که:

مرا شکر منه و گل مریز در مجلس      میان خسرو و شیرین، شکر کجا گنجد  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۹۱)

این جستار کندوکاوی است در هویت تاریخی و واقعی شیرین. آیا مطابق قول حکیم گنجه، معشوقه خسروپرویز زنی پاکدامن و زیبارو و خوددار بوده است یا نه؟ اگر این چنین نبوده است، عوامل و وضعیت پالاینده شخصیت وی در تبدیل او به اسوه‌ای یگانه و گونه‌ای مقبول از عشق‌ورزی چیست؟

با نگاهی به روند شخصیت‌پردازی در داستانهای خسرو و شیرین در طول اعصار بخوبی می‌توان دریافت که در منظومه نظامی و آثار بعد از آن، شیرین بتدریج از پوسته واقعی خود خارج شده و جامه‌ای از تار و پود باورهای مقبول ایران پس از اسلام را بر تن کرده است و نظامی گرد ابهام را از چهره وی زدوده و او را سرمشقی عقیف و خوددار برای دختران ایرانی ساخته است.

اینکه شخصیت شیرین چرا و چگونه تا حد تبدیل به اسطوره، کمال یافته است، موضوعی قابل تعمق و تحقیق است که لازمه آن بررسی روایات مربوط به وی در آثار نو و کهن پایبند به واقعیت‌های تاریخی است.

## ۱. بررسی چندین روایت تاریخی

هرچند رسالت تاریخ اغلب چیزی جز روایت واقعیات ملموس پیوسته با قهرمانیها و جنگها و پیروزیها و شکستها نیست، هیچ یک از اسناد به جا مانده از دوران ساسانی نتوانسته است بر دلدادگی پادشاه عیاش ساسانی به دختر زیبارویی که به قولی رشک ماه

تمام بوده است، چشم ببندد.

در اغلب این روایات، پس از پیروزی خسرو در نبرد طولانی با بهرام چوبینه، خورشید رخ شیرین در آسمان خاطر هوسران خسرو از نو طلوع می‌کند و شیرین با وجود مخالفت درباریان و موبدان قدم به حرمسرای پادشاه ایران می‌نهد و شمع شبستان وی می‌شود.

به رغم فراوانی زنان حرمسرای این پادشاه ساسانی و حضور مریم - دختر قیصر روم که به دلایلی سیاسی همسر خسرو و مادر فرزند پدرکش او شیرویه است - و باز با وجود پیدایی گردیه همسر و خواهر بهرام چوبینه در میانه داستان و درخواست خسرو از او برای پیوستن به حرمسرای شاهی و نیز به رغم پیشینه نامشخص و حتی نامبرهن شیرین، وی همه‌جا نقشی برجسته و پررنگ دارد.

#### ۱-۱ پیشینه عشق خسرو به شیرین

در تاریخ تعاللی سخنی از اصل و نسب شیرین نیامده است و داستان این‌گونه روایت می‌شود که:

پرویز به شیرین در روزگار جوانی عشق می‌ورزید و دزدانه با او نظر می‌بخت تا آن‌گاه که خاطرش به آشوب بهرام مشغول گشت و به دیگر کارهایی که داشت سرگرم شد؛ چون در شاهی بی‌رقیب گشت، دیگر از شیرین و داستانش یاد نکرد (تعاللی، ۱۳۶۸: ۴۳۹).

میرخواند نیز در روضة‌الصفا آورده است:

شیرین دختری بود که در مبدأ حال خدمت یکی از اکابر فرس می‌نمود و در عنفوان جوانی، گاهگاه به خانه آن بزرگ می‌رفت و با آن ماهپاره ملاحظه می‌کرد. صاحبخانه، شیرین را از آمیزش با خسرو منع می‌کرد اما شیرین وقعی به حرف او نمی‌نهاد تا روزی، خسرو انگشتی خود را بدو داد و ... (نقل از بصاری، ۱۳۵۰: ۳۸).

داستان این‌گونه ادامه می‌یابد که خداوند خانه از یکی از ملازمان خود می‌خواهد که شیرین نابکار را در شط بیندازد اما آن غلام برای نجات شیرین از مرگ و درعین حال رعایت فرمان مولای خود، وی را در قسمت کم‌عمق رودخانه می‌اندازد.

آرتور کریستین سن، خاورشناس دانمارکی، منشأ پیدایی شیرین را به‌گونه‌ای دیگر روایت می‌کند. وی می‌گوید:

چون شیرین عیسوی بود، بعضی از مورخان غربی و شرقی او را از یونان دانسته‌اند اما اسم او ایرانی است. بنابر قول سبئوس، شیرین از مردم خوزستان بود؛ در اوایل سلطنت

خسرو به عقد او در آمد و با اینکه منزلتی فروتر از مریم دختر قیصر داشت از حیث منزلت در وجود خسرو نفوذی تمام داشت (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۶۱۸).

### ۲-۱ بازدیدار خسرو و شیرین

در همهٔ اسناد، شیرین و خسرو پس از مدتی دوری دوباره شاهد وصال می‌نوشند و راویان بالاتفاق دلیل این دوری را نبردهای طولانی خسرو با بهرام چوبین می‌دانند. ثعالبی این‌گونه می‌نویسد که:

شیرین روزی را که خسرو پرویز به شکار می‌رفت، انتظار کشید و خود را بر او بنمود و زیباییهای خود را با زیتها و آرایشها بیفزود و بسان نموداری از دلبری و جان‌فریبی هویدا شد. پرویز چون نگاهی بر او افکند دوستی فراموش شده باز آمد و آنچه در نهان بود از پرده بیرون شد؛ دستور داد تا او را به یکی از معتمدانش بسپارند و خود به شکار رفت اما قلب او شکار شده و شوقش بسیار گشته بود؛ درنگ نکرد تا شب برسد و شیرین را در دم به زنی گرفت (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۳۹).

در ادامهٔ روایت می‌خواند هم، که بر کنیز بودن شیرین و ملاحظهٔ نهانی با خسرو مبنی است، این‌گونه آمده است که شیرین از رود برآمده در دیری معتکف می‌شود و سالها بعد انگشتی نشان خسرو را توسط سربازان برای او می‌فرستد و در پایان هم دو دل‌داده بار دیگر به هم می‌پیوندند.

### ۳-۱ مخالفت درباریان و موبدان

حاصل روایات، حکایت از این دارد که درباریان و موبدان نظر خوشی به حضور این زن در ایوان خسرو نداشته‌اند و شاید همین سبب شکل‌گیری توجیه زیرکانهٔ خسرو در تشبیه شیرین به جامی از زر یا بنابر روایت فردوسی به تشتی از طلا می‌شود.

خسرو با اشاره به جام زرین می‌گوید:

این جام خود مانند شیرین است که در نزد جز من بود و او را دست به دست می‌گرداندند؛ مانند جام زرینی بود که پلیدیها در آن بود و چون پیش ما بازگشت و در شمار دلبران ما درآمد، پاک و پاکیزه گشت (همان: ۴۴۰).

### ۴-۱ نقش شیرین در مرگ مریم از دیدگاه مورخان

با نظر به اسناد درمی‌یابیم که گرچه برخی از مورخان، شیرین را در مرگ مریم بی‌گناه می‌دانند، بسیاری از تواریخ نیز آورده‌اند که «شیرین مریم را زهر داد و بکشت تا جای

او را بگیرد و به آرزوی خود دست یافت» (همان).  
در احتمال کشته شدن قباد به دست شیرین هم آمده است: «قباد یا به دست همسر سوگلی خسرو، مسموم شد و یا به بیماری طاعون مرد. منابع یونانی و عربی نظرهای مختلفی دارند» (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۷۸).

### ۱-۵ موقعیت شیرین در مشکوی خسرو

درخصوص شیرین پیداست که گرچه دیرتر از مریم به مشکوی باشکوه شاه قدم گذاشت و گرچه برخی نیز او را در مرگ مریم مؤثر می‌دانند، حتی باوجود دیدگاه منفی موبدان و مخالفان، وی همواره عزیز حرمسرای سلطانی بوده است. در روایت بلعمی بر زبان شیرویه فرزند رومی تبار خسرو پرویز خطاب به پدر هوسران و عیاشش آمده است که «وی هزاران زن آزاد در کوشک خویش بازداشتی و به همه نرسیدی و به نیمی سه یک آن نتوانستی رسیدن و ایشان را از آرزو باز داشتی و خود را به شیرین مشغول کردی» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۱۶۲).

پاسخ خسرو به این پیام نیز نه تنها خط بطلانی بر سخنان شیرویه نیست، که اثبات دوباره جایگاه خاص شیرین در میان زنان حرمسرای اوست. وی می‌گوید: «بدان که من ایشان را بداشتم به نعمت و کامرانی و خواسته بسیار که ایشان هیچ مرد بر من نگزینند و هر سال شیرین را بفرمودمی تا همه را گرد کردی و هرکه از ایشان شوی خواستی و رغبت کردی از سرای من بیرون [رفتی] او را جهاز کردمی و به شوهر دادمی» (همان: ۵-۱۱۷۴).

### ۱-۶ مرگ شیرین براساس روایات تاریخی

مرگ شیرین در تمام اسناد، مشابه آمده است و یکی از دلایل عمده توان‌افزایی شخصیت مبهم او در راستای تبدیل به اسطوره‌ای شیفته اما پاکدامن است. در تواریخ این‌طور آمده است که پسر پرویز می‌خواست بعد از پدر با شیرین هم‌بستر شود. شیرین نیز به ظاهر رضا داد و درخواست کرد که نگاه آخرین را بر نعش خسرو بیندازد و چون اجازه یافت بر سر نعش خسرو رفته نگاهی کرد و زهری که همراه داشت، نوشید و در ساعت جان داد. در هر صورت شیرین یا به سبب بیزاری از شیرویه یا عشق خسرو و یا شوق شهرت جان داد.

## ۲. بررسی روایت خسرو و شیرین در شاهنامه فردوسی

روایت خسرو و شیرین در اثر ارجمند حکیم ابوالقاسم فردوسی باتوجه به نزدیکی نسبی زمان تألیف آن به دوران ساسانیان و همچنین دقت نظر او در ذکر جامع و مانع روایات و امانتداری بی‌بدیلش در به نظم کشیدن وقایع براساس مآخذ، که وی را نه تنها به عنوان شاعر هنرمند که گاه به عنوان مورّخی امین، مثال‌زدنی و ستودنی کرده است در بررسی شخصیت‌های واقعی راهگشا است. از اینرو ابیات معدود فردوسی در توصیف عشق شیرین و شخصیت او در مقایسه با آثار پس از آن از اصالت بیشتری برخوردار است.

فردوسی حکایت خسرو و شیرین را پس از ذکر شکایت‌نامه‌ای مختصر مبنی بر بدگویی حسودان و بی‌اعتنایی محمود غزنوی به اثر وی، این‌چنین آغاز می‌کند که:

چو پرویز ناپاک بود و جوان      پدر زنده و پور چون پهلوان  
 وُرا در زمین دوست شیرین بدی      بر او بر چو روشن جهانین بدی  
 پسندش نبودى جز او در جهان      ز خوبان و ز دختران مهان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۸، ب ۳۴۰۴-۳۴۰۲)

در سایر نسخه‌های شاهنامه نیز این کلمه ناپاک، ناپاک و بی‌باک آمده است که همه متضمن معنی جسارت و بی‌پروایی است و در شاهنامه نیز بارها به همین معنی به‌کار رفته است:

دویت و قلم خواست ناپاک زن      بآرام بنشست با رای زن  
 (همان: ۳۰۰۹)

اما چرا ناپاک؟ با آگاهی از دقت نظر استاد توس در انتخاب لغات و ترکیبات، بررسی این نکته که دلیل وی در برگزیدن این واژه چه بوده است، این حدس را درمورد شیرین تقویت می‌کند که بی‌شک نقصانی اجتماعی، طبقاتی یا شخصیتی در وجود وی، فردوسی را واداشته است تا برای توجیه این عشق، بی‌باکی شاه جوان را به عنوان عذری طرح کند. یکی دیگر از دلایل تأیید کننده این مدعا نیز مخالفت موبدان با حضور شیرین در مشکوی شاه است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

در شاهنامه سبب دوری خسرو از شیرین، مطابق تمام منابع منظوم و منثور پیشین، همان نبرد طولانی خسرو و بهرام چوبینه است و این بخش از داستان نیز چون ذکر زیبایی و چگونگی مرگ شیرین از معدود بخشهای دست‌ناخورده و محفوظ مانده آن در

اغلب اسناد تاریخی و ادبی است.

ز شیرین جدا بود یک روزگار      بدان‌گه که شد بر جهان شهریار  
به گرد جهان در بی‌آرام بود      که کارش همه رزم بهرام بود  
(همان: ب ۳۴۰۵)

در ادامه حکیم توس در شاهنامه بدون ذکر هیچ سابقه‌ای از چگونگی دقیق آشنایی خسرو و شیرین و پیشینه این لعبت افسون‌ساز از دیدار دوباره دو دل‌داده در شکارگاه یاد می‌کند. این‌گونه که روزی خسرو عزم شکار می‌کند و شیرین با شنیدن این خبر:

یکی زرد پیراهن مشک‌بوی      بیوشید و گلنارگون کرد روی  
یکی از برش سرخ دیبای روم      همه بیکرش گوهر و زر بوم  
به سر بر نهاد افسر خسروی      نگارش همه گوهر پهلوی  
(همان: ب ۳۴۳۲ و ۴)

و به دیدار وی می‌رود. شیرین در ابیات پس از این با ذکر خاطرات خوش پیشین و عهد و پیوند روزگار جوانی آب در چشم خسرو می‌گرداند و دل او را به دست می‌آورد و به مشکوی زرین وی پای می‌گذارد.

موبدان که به دلایل عنوان نشده‌ای از این پیوند ناخرسندند، سه روز به بار خسرو نمی‌روند و روز چهارم با دعوت وی به ایوان او پای می‌گذارند اما برآشفته و خشمگین، این وصلت را تا آن حد ناپاک می‌دانند که می‌گویند:

که چون تخمه مهتر آلوده شد      بزرگی از این تخمه پالوده شد  
ز کژی نجوید کسی راستی      که زان کاستی پر کند آستی  
دل ما غمی شد ز دیو سترگ      که شد یار با شهریار بزرگ  
به ایران اگر زن نبودی جز این      که خسرو بر او خواندی آفرین  
نبودی چو شیرین به مشکوی اوی      به هر جای روشن بدی خوی اوی  
(همان: ب ۳۴۷۶ و ۸۱)

گرچه دلیل مخالفت آنان با این وصلت به روشنی در شاهنامه عنوان نشده است این‌که از شیرین به دیو سترگ یاد می‌کنند بی‌شک برای در پرده عنوان کردن مشابهاتی بین عروس تازه و دیو در صفاتی چون خبث طینت، حيله‌گری، دروغ، پلشتی، عاری بودن از اصالت و نژادگی و... است.

در خصوص مرگ مریم نیز باید گفت که در شاهنامه رد پای شیرین در صحنه قتل مریم آشکارا به چشم می‌خورد. از آنجا که خسرو پس از ازدواج با شیرین هم:

همه روز با دخت قیصر بدی همو بر شبستانش مهتر بدی  
(همان: ب ۳۵۱۱)

دل عروس تازه از رشک او پر درد می‌شود و دور از چشم همگان:  
به فرجام شیرین ورا زهر داد شد آن نامور دخت قیصر نژاد

(همان: ب ۳۵۱۳)

از این پس نیز روایت فردوسی و نظامی و دیگر روایات تاریخی همسان و همگون است.

### ۳. گریز شیرین نظامی از پیشینه تاریخی

شیرین در منظومه نظامی و مثنوی‌هایی که از آن پس دیگر شاعران درباره او سروده‌اند، «نقش‌پرداز زنی است که تا با خسرو، شهریار ساسانی پیمان زناشویی نبسته است به مشکوی زربینش پای نمی‌نهد و از این لحاظ، سیمای نمادین زن واله و شیدایی است که از ناشایست بنا به حکم اخلاق و عرف جامعه می‌پرهیزد و دلشدهگی او با پاکدامنی همراه است. این تصویر بی‌گمان مطابق با تصویری آرمانی است که دانشمندان اخلاق و دین از زن دارند و بنابراین به اقتضای نظام ارزشی حاکم، ساخته و پرداخته شده است» (ستاری، ۱۳۸۳: ۳).

برخلاف داستانها و اسناد مربوط به شیرین پیش از روایت نظامی در منظومه خسرو و شیرین حکیم گنجه، «عفت محض شیرین، که کلید اصلی همه پیچشهای داستانی است برای ذات وی امری ضروری است و اگر جز این بود زنی پسندیده و کامل در زمانه راوی نمی‌بود» (مزدپور، ۱۳۸۶: ۱۲۰).

شیرین نظامی، «جسورانه پنجه در پنجه سرنوشت می‌اندازد و در نبرد با شاهنشاه قدرتمند بلهوسی چون پرویز همه استعدادها و امکانات خود را به کار می‌گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون مریم و شکر را از صحنه می‌راند و از موجود هوسبازی چون خسرو با دل هرزه‌گرد و هرجایش انسانی والا می‌سازد» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۴: ۲۴).

به یقین، آنچه از پس شاعرانگی و اسلوب جادویی کلام نظامی رخ می‌نماید، تلاش مشهود و طی طریق وادی به وادی شاعر زاهد گنجه برای رهاندن شیرین از پیشینه



ناشایست تاریخی اوست. نظامی در اوایل داستان، پیوسته از زبان مهین بانو به پند و ارشاد دخترک زیبارو و ساده‌دل داستان می‌پردازد تا آنجا توفیق می‌یابد که می‌تواند در میانه داستان، وجدان دختر را زنده کرده او سازد و در پایان داستان او را به عارفی کامل مبدل نماید که در «طلب» معشوق در علم «عشق» «معرفت» کامل می‌یابد و ذاتش از هوسهای آنی «مستغنی» می‌گردد و پس از مرگ همسر در «توحید» می‌کوبد و دویی به جای او نمی‌پذیرد و سرانجام در مقام «حیرت» در پوچی حیات دور از معشوق، تن به «فنا» می‌سپارد.

گرچه شیرین برساخته نظامی در سیری تکاملی تلاش می‌کند تا آنچه را بر سر همزاد تاریخی او آمده است تجربه نکند در ابتدای امر در این جولانگاه به لغزشهایی هم دچار می‌شود:

در آن ساعت که از می مست گشتی      به بوسه با ملک همدست گشتی  
حمایل دستها در گردن یار      درخت نارون پیچیده بر نار  
به دستی دامن جانان گرفتن      به دیگر دست نبض جان گرفتن  
که آوردن بهار تر در آغوش      گهی بستن بنفشه بر بناگوش  
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۴۱)

نظامی توانسته است در اواسط داستان او را به نوعی از خودباوری و اعتماد به نفس برساند تا سوگند پیشینش به مهین بانو را به یاد بیاورد که:

اگر خون گریم از عشق جمالش      نخواهم شد مگر جفت حلالش  
(همان: ۱۲۱)

شیرین از این پس تمام توانش را به کار می‌گیرد تا در مقابل هوس دل خویش و تمنای خسرو مقاومت کند، «درست است که در مجموع جریان، بیشتر ناز از شیرین و نیاز از خسرو می‌آید، شیرین هم با وجود ناز از نیاز خاموش تشنه‌ای که جانش را می‌خورد، خالی نیست» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

سرش گر سرکشی را رهنمون بود      تقاضای دلش یارب که چون بود  
نمک در خنده کاین لب را مکن ریش      به هر لفظ مکن در، صد بکن بیش  
چو سر پیچید، گیسو مجلس آراست      چو رخ گرداند گردن عذر آن خواست  
به چشمی طیرگی کردن که برخیز      به دیگر چشم دل دادن که مگریز

به صد جان ارزد آن رغبت که جانان      نخواهم گوید و خواهد به صد جان  
(همان: ۱۴۴)

این کشمکش تا اواخر داستان همچنان ادامه دارد. به گونه‌ای که شیرین هنگام  
برخورد دوباره با خسرو - پس از مرگ مریم و همسری خسرو با شکر - و طی شدن  
مدت زمانی طولانی، باز در مقابل خواست خسرو مستأصل می‌ماند:

که گر نگذارم اکنون در وثاقش      ندارم طاقت زخم فراقش  
وگر لختی ز تندی رام کردم      چو ویسه در جهان بدنام کردم  
بکوشم تا خطا پوشیده باشم      چو نتوانم، نه من کوشیده باشم؟

(همان: ۳۰۲)

ضجه شیرین ناتوان را در دشواری راهی که نظامی برای او برگزیده است، شاید  
بتوان از لابه‌لای غمنامه‌هایی شنید که در راز و نیاز با یزدان بر لب می‌آورد که:

خداوندا شبم را روز گردان      چو روزم در جهان پیروز گردان  
غمی دارم هلاک شیرمردان      بر این غم چون نشاطم چیره گردان  
ندارم طاقت تیمار چندین      اغثنی یا غیاث المستغیثین  
من رنجور، بی‌طاقت عیارم      مده رنجی که من طاقت ندارم

(همان: ۲۹۴)

نظامی دل لرزان و مردد، شیرین را به معجزه عفت، معتمد به نفس و قوی می‌گرداند  
تا آنجا که وی را به زنی والا مبدل می‌کند که حاضر به همسری خسرو درحالی که وی  
عشق دیگری در دل دارد، نباشد! نظامی پیش از این، راه را بر شیرین هموار کرده، وی  
مریم را به تقدیر الهی از سر راه برداشته و به جای او زنی چون شکر را نشانده است؛  
اما شیرین را حتی قادر به بد خواستن برای شکر هم نمی‌کند تا آنجا که تنها تلاش  
شیرین برای از میان برداشتن لعبت اصفهانی، زنهار دادن خسرو است:

دو دلبر داشتن از یکدلی نیست      دو دل بودن طریق عاقلی نیست  
رها کن نام شیرین از لب خویش      که شیرینی دهانت را کند ریش  
تو را مشکوی مشکین پر غزالان      میفکن سگ بر این آهوی نالان

(همان: ۳۰۸)

شیرین دست‌در‌دست حکیم زاهد و پارسای گنجه، هفت شهر عشق را می‌گردد و در پایان به جایی می‌رسد که پس از مرگ هم نعلش خسرو را تا گنبدخانه همراهی می‌کند و اینگونه به افسانهٔ عفتش پایانی پاک و کم‌نظیر می‌بخشد:

در گنبد به روی خلق دریست      سوی مهد ملک شد دشنه در دست  
جگرگاه ملک را مهر برداشت      ببوسید آن دهن کو بر جگر داشت  
بدان آیین که دید آن زخم را ریش      همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش  
پس آورد آنگهی شه را در آغوش      لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش

(همان: ۴۲۳)

وی در آخرین کلماتی که بر زبان می‌آورد نیز به این موضوع، که جاننش<sup>۱</sup> را از داوری رهانده است، اشاره می‌کند و مأموریت دشوار گریز از سرنوشت همزاد تاریخی او را به پایان می‌رساند؛ پایانی که از آن پس، همواره مورد توجه و علاقهٔ عشق‌گویان و عشق‌سرایان بوده است.

#### ۴. شکل‌گیری اسطوره از تاریخ

تا آنجا که می‌دانیم «اسطوره‌ها از آغاز به صورت داستانهای سرگرم‌کننده اما با اهداف و منظوره‌های جدی آفریده شده‌اند و کشش یا جاذبه آنها سبب شده است که تا صدها و گاهی هزاران سال پایدار بمانند و هدف و منظور جدی اسطوره این است که می‌خواهد ماهیت و طبیعت دنیای هستی را توضیح بدهد» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۱۹-۱۸).

درواقع اسطوره‌ها و داستانهای حماسی هر جامعه طرز رفتار، شیوه زندگی و ارزش همان فرهنگ را به اعضای خود می‌آموزند. این اسطوره‌ها نه تنها روایاتی از ماجراجوییهای هیجان‌انگیز است بلکه ما خود را در آنها بزرگتر و باشکوه‌تر از آنچه هستیم، می‌یابیم و درعین حال از کاستی‌های انسانیتیمان و از نیرویی که داریم آگاه می‌شویم (همان: ۲۰).

در بررسی منشأ پیدایی اسطوره‌ها هم باید گفت:

اسطوره، مایه‌های خود را از تاریخ می‌ستاند اما آنها را آنچنان در سرشت و ساختار دگرگون می‌سازد و بدانسان از خاستگاهشان که تاریخ است باز می‌برد که یکسره معنای تاریخیشان را از دست می‌دهند، آنچنانکه برای بازیافت ریشه و خاستگاه آنها می‌باید از دیدگاه نمادشناسی اسطوره‌ای در آنها نگریست و کوشید به ژرفا و نهادشان راه برد (همان: ۲۵).

آن‌گونه که طرح شد، «مهمترین کارکرد اسطوره، کشف و آفتابی کردن سرمشق‌هایی نمونه‌وار است از همهٔ آیینها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی، از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار، تربیت، هنر و فرزاندگی» (همان). پس اسطوره از دیرباز مدرسی بوده است برای آموزش انسان و بر این اساس می‌توان گفت که تغییر و تعیّر شخصیت شیرین به‌دست نظامی نیز تا حدود بسیار زیادی آگاهانه و در راستای ایجاد مکتبی به‌آیین، به‌منظور الگوبرداری مردمان عصر در شیوهٔ مهرورزی بوده است.

شخصیتی که نظامی از شیرین پرداخته، گرچه امروز برای ما کاملاً پذیرفتنی و معمول به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت موجود برای زن عهد ساسانی و بویژه زنی چون شیرین، بسیار دور از واقع و اغراق‌آمیز است و از این روست که می‌توان اثر نظامی را نه تنها نمونهٔ کامل عیار شعری و داستانی در تاریخ ادب فارسی دانست بلکه این منظومه در بررسی تکوین اسطوره‌ای شخصیت‌های تاریخی، قابل پژوهش و تعمق است. گویی شیرین نیز نمونه‌ای از الههٔ عشق‌ورزی سده‌های ۵ و ۶ باشد؛ چیزی شبیه به «آفروdit» یا «هرا» در اساطیر یونان و از آنجاکه «شکل‌گیری اسطوره براساس انعکاس ساخت‌های اجتماعی، پدیده‌های طبیعت و عکس‌العمل‌های روانی انسان بوده است» (همان: ۴۹)، اسطورهٔ شیرین نیز بر اساس نیازهای اجتماعی آن دوران پدید می‌آید.

در فرهنگی که تهمینه شب هنگام و بی‌اجازهٔ دخول به خوابگاه بیگانه‌ای پای می‌گذارد و رودابه نهان از چشم پدر با زال نرد عشق می‌بازد و سودابه ویس‌وار در اندیشهٔ سیاوش می‌گدازد و ویس نادانسته به ازدواجی مقدر تن می‌دهد و در نهان عشق رامین را در دل می‌پرورد، آنجا که لیلی در کمال ضعف و ناتوانی سر به یوغ تقدیر می‌گذارد و داغ وصال بر دل خویش و معشوق و همهٔ کسانی می‌نهد که در طول تاریخ، داستان او را از نظر گذرانده‌اند، شاعر زاهد گنجه «می‌کوشد زنی شیفته اما پایبند به اخلاق، مصلحت‌اندیش و حسابگر را تصویر کند که برخلاف فطرت و طبیعتش می‌تواند عشق را از عطش جنسی بگسلد» (ستاری، ۱۳۸۳: ۲۵۰) و سالها با جفای تقدیر دمساز گردد تا به مقصود دست یابد.

برخلاف نمونه‌های پیشین، باید گفت که:

اینجا سخن از سرگذشت شوم زنی واله نیست که از بی‌خردی مادری آسانگیر، هوا چشم خردش را کور کرده است و از ننگ این جهانی و پادافرهٔ آسمانی نمی‌ترسد و

سر به ناشایست به بالین می‌نهد. روایت نظامی لونی دیگر دارد؛ بدین معنی که منظومه وی در قیاس با روایت فردوسی از واقعیت تاریخی بسی دورافتاده و شاعر شاخ و برگهایی بر آن حدیث عاشقانه افزوده است (همان: ۱۶۴).

اشتباهات قابل اغماض شیرین در روایت شاعر گنجه را نیز نباید خالی از مقصود و هدفی دانست؛ چراکه «همین لغزشها به مردم عادی اجازه می‌دهد تا خودشان را مثل او بسازند و حتی او را دوست بدارند؛ زیرا آدمها نیازها و تضادهای روانی مشابهی دارند» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۲۱).

دیگر نکته اینکه روند اسطوره‌ای شدن تاریخ، روندی است تدریجی که اندک‌اندک به انجام می‌رسد.

پدیده‌هایی که بخت آن را داشته‌اند که به قلمرو اسطوره برسند، کم‌کم از تاریخ می‌گسلند و با گسستن از زمان و بی‌مکان شدن سرانجام به نمادهای اسطوره‌ای دگرگون می‌شوند. در این میان به پدیده‌هایی برمی‌خوریم که زمان و مکان به یکبارگی در آنها فراموش نشده است به گونه‌ای که می‌توان زمان و مکانشان را گمان زد (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۴۹).

این پدیده‌ها نیمه‌تاریخی و نیمه‌اسطوره‌ای هستند و اسطوره شیرین نیز در گروه دوم جای می‌گیرد؛ چراکه روایت تاریخی آن در اذهان عمومی فراموش شده اما زمان و مکان آن محفوظ مانده است.

##### ۵. دیدگاه نوین حکیم گنجه به داستانی کهن

ابهام ما در مورد اینکه چرا نظامی هنر شاعری و خلاقیت خود را برای سوژه‌ای تکراری به کار برده این‌گونه قابل پاسخ است که در تبدیل شخصیت تاریخی به اسطوره ابتدا جنبه‌های انسانی آن شخصیت به گونه غلوآمیزی برجسته می‌شود و همراستا با باورها و جهان‌بینی‌ها و بروز رویدادها و تحولات اجتماعی قرار می‌گیرد و این اتفاق است که در مورد شخصیت شیرین رخ داده است و قریب به اتفاق مقلدان نظامی نیز شیرین را با همان ویژگیهای اسطوره‌ای - و نه چندان واقعی - ستوده، و در وصف پاکدامنی او داستانها سروده‌اند.

اسطوره شیرین، پس از نظامی بر زبان بسیاری روایت شده است که از آن جمله‌اند: هاتفی، قاسمی گنابادی، هدایت‌الله رازی، هندو و صادق نامی، خواجه شهاب‌الدین عبدالله مروارید (متخلص به بیانی)، عرفی شیرازی، میرعقیل کوشی، میرمحسن رازی، نواب آصف خان جعفر (میرزا قوام‌الدین محمد)، خواجه شاپور رازی، محمد شریف

کاشی، میرزاملک شرقی اصفهانی، ابراهیم ادهم، مولانا خضری خوانساری، ملافوق‌الدین فوقی یزدی، عبدالله بن حبیب‌الله شهاب، شیخی کرمانی، وصال شیرازی، وحشی بافقی، آهی و جبلی (بصاری، ۱۳۵۰: ۱۷).

سرایندگان همه این منظومه‌ها الگوی شخصیتی شیرین نظامی را مورد بهره‌برداری قرار داده و چشم به واقعیت‌های تاریخی بسته‌اند. در واقع شاعران پس از نظامی کوشیده‌اند با برطرف کردن ابهامات لفظی داستان و حتی گاهی پیرایش جزئی شخصیت‌های آن به تقلید از نظامی، مهرورزی‌ای عفیف را در اذهان عمومی جایگیر سازند.

در منظومه هاتفی نشانی از مریم نیست تا مبادا شیرین دست به گناه آلوده کند. شیرین در منظومه صابرشیرازی نیز تا بدانجا پیش می‌رود که عشقی عرفانی را برمی‌گزیند و خود را از عشق دنیایی مبرا می‌داند. امیرخسرو دهلوی نیز در منظومه خویش گنج عفت شیرین را ناگشودنی می‌داند و این بار حتی در برابر عیاشی‌های خسرو، فرهاد هم که در تکاملی تباری منسوب به خاقان چین و صاحب تاج و نگین شده است نیز قادر به ربودن دل شیرین نمی‌گردد. نامی اصفهانی نیز با نوعی تعصب، منکر لغزش‌های پیشین شیرین است.

گویی همت حکیم گنجه، بدرقه راه دور و دراز مسافرانی تاریخی گشته‌است تا با هیأتی نیکوتر و منزه‌تر از آنچه در موطن خویش بوده‌اند در منازل روزگاران اتراق کنند و سینه به سینه همراه کاروانیان هستی تا روزگار ما سفر نمایند و نامی خوش از خویشان برجای گذارند و باز رخت سفر بربندند و راهی راه آینده شوند و بی‌گمان تا آنجا که همسان و همگون با باورها و اعتقادات مردمان باشند، پیش خواهند رفت.

### نتیجه‌گیری

باید بیان کرد که در دگرگونی شخصیت شیرین، جدا از انگیزه‌های زاهدانه و عارفانه نظامی و این‌همان‌پنداری شیرین توسط شاعر با معشوقه تازه‌ازدست‌رفته‌اش «آفاق»، می‌توان تلاش شاعر چیره‌دست را در ساختن شخصیتی اسطوره‌ای از وجودی که دارای برخی ویژگی‌های ظریف برای بدل شدن به چیزی ورای تاریخ است، دید.

با بررسی اسناد و شواهد تاریخی بسادگی می‌توان دریافت که نخستین ویژگی که به وجود تاریخی شیرین امکان اسطوره شدن را داده‌است، زیبایی بی‌حد و حصر و زبانزد اوست. خوبرویی این الهه مهرورزی در تواریخ و آثار ادبی پیوسته آمده است. هیچ

گزارشی خلاف آن و هیچ روایتی خالی از آن نیست. حکیم گنجه نیز با دستمایه قرار دادن این ویژگی در سرتاسر داستان کوشیده است به گونه‌ای غلوآمیز از جمال شیرین سخن ساز کند؛ گاه از زبان شاپور و گاه از دید خسرو، گاه با کلام فرهاد و در بسیاری از مواقع نیز به عنوان راوی داستان و از جانب خود. بانگاهی گذرا به اساطیر اقوام مختلف نیز بخوبی می‌توان دریافت که زیبایی از ویژگیهای غالب خدایان است و از آن جمله می‌توان به هرا، آفرودیت و پرسفونه الهه‌های یونان باستان اشاره کرد. دیگر ویژگی کهن شیرین، که به برجسته شدن شخصیت وی در داستان نظامی کمک نموده سالها دوری اوست از خسرو. این دوری گرچه بنا به روایت تاریخی به خواست شیرین ارتباطی ندارد و به سبب جنگهای پیاپی خسرو و بهرام چوبینه است به شاعر گنجه این امکان را داده است تا از آن به عنوان صبری ارادی مبنی بر پاکدامنی بهره جوید.

آخرین دستاویز نظامی برای تبدیل شیرین به اسطوره‌ای جاودان، که شاید اساسی‌ترین و استوارترین ویژگی شخصیتی او باشد، چگونگی رویارویی شیرین با مرگ است. براساس تمام اسناد تاریخی، وی پس از مرگ خسرو به بالین او می‌رود و بر مزارش جان می‌سپارد. این عمل وی نظامی را قادر ساخته است تا مرگی پاک، معصومانه و اسطوره‌ای را چاشنی داستان خویش کند و فرایند اسطوره‌سازی او را به بهترین گونه و در اوج به پایان برساند.

#### پی‌نوشت

۱. که جان باجان و تن باتن بیبوست تن از دوری و جان از داوری رست (۲۵:۴۲۴. ب ۱)

#### منابع

۱. بصاری، طلعت؛ *چهره شیرین*؛ انتشارات دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۵۰.
۲. بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد؛ *تاریخ بلعمی*؛ تصحیح مرحوم محمدتقی بهار، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۳.
۳. ثعالبی، عبدالملک بن اسماعیل؛ *تاریخ ثعالبی*؛ تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸.
۴. روزنبرگ، دونار؛ *اساطیر جهان (داستان‌ها و حماسه‌ها)*؛ ج اول، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۹.

۵. زرین کوب، عبدالحسین؛ *پیر گنج در جستجوی ناکجاآباد*؛ چ دوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۴.
۶. ستاری، جلال؛ *سایه ایزوت، شکر خند شیرین*؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳.
۷. سعدی، مصلح‌بن عبدالله؛ *کلیات*؛ به کوشش مظاهر مصفا، تهران: روزنه، ۱۳۸۵.
۸. سعیدی سیرجانی، علی اکبر؛ *سیمای دو زن*؛ چ نهم، تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۴.
۹. فردوسی، حکیم ابوالقاسم؛ *شاهنامه*؛ به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۰. کریستین سن، آرتور؛ *ایران در زمان ساسانیان*؛ ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات صدای معاصر، ۱۳۷۸.
۱۱. مزدایور، کتایون؛ *داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره*؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.
۱۲. نظامی، الیاس بن یوسف؛ *خسرو و شیرین*؛ تصحیح و حواشی مرحوم وحید دستگردی، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶.

